

تأملی بر تحول پارادایمی مسئله «مادری» در اندیشه فمینیستی

مریم رفعت‌جاه^۱، ابوعلی ودادهیر^۲، شیوا علی‌نقیان^۳*

چکیده

تجربه زنان از مادری، متأثر از بسترهای متنوع زندگی و گوناگونی هویتی در آن‌ها، به شیوه‌ای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی ساخته و پرداخته می‌شود. این مقاله به موضعی که جریان‌های مختلف معرفت فمینیستی به مسئله «مادری» در مقام نظر و عمل اتخاذ می‌کنند می‌پردازد تا معانی، مفروضات و دلالت‌های مرتبط با آن را بشناسد و بتواند تحولات تاریخی و معناشناختی این مسئله‌یابی را دریابد و تأثیرپذیری آن را از جریان‌های سیاسی و تحولات تاریخی نشان دهد. این پژوهش که مبتنی بر مرور تاریخی مسئله مادری در اندیشه فمینیستی بود، سه چرخش پارادایمی را در رابطه با مسئله مادری نشان می‌دهد. پارادایم طرد و ذات‌گرایی که فمینیسم رادیکال و فمینیسم لیبرال را دربرمی‌گیرد و با مفاهیمی چون پدرسالاری، ستم و وابستگی گره خورده است؛ پارادایم پدیدارشناختی که موج سوم، فمینیسم سیاه و فمینیسم پسااستعماری آن را به وجود می‌آورند، بر تمرکز بر تجارب زیسته و تفاوت‌ها مبتنی است و در نهایت پارادایم مبتنی بر اکتیویسم، فشار از پایین و تغییرات اجتماعی که حاصل برآمدن نظریه تفکر مادرانه و مادری توانمندانه بوده است و با اعتراض به سکون و انفعال الگوهای حاکم بر مادری، مسئله را بازگرداندن اقتدار و مشروعیت به مادران و توجه به شیوه‌های خلاقانه و مخرب شناخت آن‌ها معرفی می‌کند که می‌تواند به ایجاد تغییرات اجتماعی، توسعه فراگیر صلح و دنیایی انسانی‌تر بینجامد.

کلیدواژگان

اکتیویسم، تجربه زیسته، تفکر مادرانه، نظریه تلاقی، مادری توانمندانه، مادری، فمینیسم، نظریه پسااستعماری.

rafatjah@ut.ac.ir

vedadhir@ut.ac.ir

sh_alinaghian@yahoo.com

۱. دانشیار گروه مردم‌شناسی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران

۲. دانشیار گروه مردم‌شناسی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران

۳. دانشجوی دکتری مردم‌شناسی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران (نویسنده مسئول)

مقدمه

از دید بسیاری از افراد، «مادری» مرحله‌ای طبیعی در زندگی بسیاری از زنان است و بنابراین امری بدیهی و بی‌نیاز به مطالعه و بررسی در نظر گرفته می‌شود. اما، به‌رغم عام و جهان‌شمول دانسته‌شدن تجربه مادری، بسترهایی که زندگی زنان را به‌عنوان مادر دربرمی‌گیرند، به شیوه‌ای اجتماعی ساخته، به لحاظ فرهنگی تنوع یافته و به لحاظ تاریخی خاص و منحصر به فرد می‌شوند. تجاربی که زنان از مادربودن دارند و نیز انتظاراتی که در این مقام از آن‌ها می‌رود، به لحاظ فرهنگی از طریق وجود فرم‌های غالبی تولید می‌شود که در «دانش معتبر»^۱ آن جامعه وجود دارد. این دانش معتبر به واسطه ساختارها و کنش‌های اجتماعی، سناریوهای فرهنگی مسلط (دوگانه‌های خوب و بد) را پی‌ریزی می‌کنند و با طراحی مکانیسم‌های تکرارشونده به آن‌ها مشروعیت می‌بخشند. این فرایند تا آنجا ادامه می‌یابد که روش‌های بهنجار کنش‌ورزی را مشخص می‌کند و آن را صورت «طبیعی» انجام امور می‌انگارد. بنابراین، سناریوهای فرهنگی مشخصی وجود دارند که ادراک ما از فرزندآوری و مادربودن را شکل می‌دهند و در رابطه با چگونگی روی دادن وقایع و مناسبات مادری، مجموعه‌ای از بایدها و نبایدها را تعیین می‌کنند.

فمینیسم از اولین جریان‌هایی بود که «طبیعی و بدیهی» پنداشته شدن مادری را زیر سؤال برد. البته امروزه بسیاری از محققان به جای واژه فمینیسم از «فمینیسم‌ها»^۲ [۱۲؛ ۱۵؛ ۲۵؛ ۲۸؛ ۴۱] استفاده می‌کنند، زیرا فمینیسم جریانی واحد، یکپارچه و جهان‌شمول نیست که نماینده دیدگاه‌ها و منافع همه زنانی باشد که روی کره زمین زندگی می‌کنند. بلکه این جریان (های) فکری نیز در طول تاریخ خود فراز و نشیب‌های متعددی را از سر گذرانده و به موازات جریان‌های تاریخی و اجتماعی پیرامون، در مفروضات، مفاهیم اولیه و دلالت‌های خود دچار تحولات بنیادین شده است.

هم‌زمان با تحولات درونی و مفهومی جنبش زنان، «مادربودن» هم از جمله آن کردارهایی بود که دچار تغییرات مفهومی شد. در طول این سال‌ها، برخی به‌عنوان نهادی انقیادآمیز به مادری تاختند [۸؛ ۲۰؛ ۲۱؛ ۴۳؛ ۴۹] و از آنجا که مادری در این فضا با مفاهیمی چون سنت و پدرسالاری گره خورده بود، تلاش برای فهم اجتماعی این مسئله با شورش و مبارزه علیه خانواده و فرزندآوری یکی دانسته شد. برخی دیگر به ریشه‌های اقتصادی مادری و تأثیری که سرمایه‌داری و تکنولوژی بر آن می‌گذارد هجوم بردند [۲۱؛ ۹؛ ۵۰]، عده‌ای دیگر ساختارها را کنار گذاشته و به تجربه‌های خرد مادران در زندگی روزمره توجه کردند [۴۷؛ ۴۹]، عده‌ای فرزندآوری و مراقبت را طبیعت زن دانستند و خواستار توجه اساسی به تفاوت‌های میان زن و

۱. Authoritative Knowledge منظور از دانش معتبر در اینجا دانشی رسمی و دارای مشروعیت است که اقتدار و توان تعیین گزاره‌های صحیح و غلط را دارد.

2. feminism

مرد شده‌اند [۲۳؛ ۲۴؛ ۴۲؛ ۵۳]، برخی به عاملیت مادران و خلاقیت‌های آن‌ها پرداختند [۲۹؛ ۳۸؛ ۴۷؛ ۵۷]، عده زیادی هم بودند که عمده پژوهش‌ها و جریان‌های متأثر از فمینیسم را دارای پیش‌داوری و مفروضات غلطی دانستند که به گروه‌های جریان اصلی منتسب‌اند و از فقدان صدای مادران اقلیت در گفتمان‌های اصلی رویکردهای فمینیستی انتقاد کردند [۶؛ ۱۲؛ ۱۵؛ ۲۵؛ ۲۷؛ ۴۱؛ ۵۴].

این مقاله به موضعی که جریان‌های مختلف معرفت فمینیستی از جمله فمینیسم رادیکال، فمینیسم لیبرال، موج سوم، فمینیسم سیاه، پسااستعماری، نظریه تفکر مادرانه و مادری توانمندانه، نسبت به مسئله «مادری» در مقام نظر و عمل اتخاذ می‌کنند می‌پردازد تا معانی، مفروضات و دلالت‌های مرتبط با آن را بشناسد و بتواند تحولات تاریخی و معناشناختی این مسئله‌یابی را دریابد و تأثیرپذیری آن را از جریان‌های سیاسی و تحولات تاریخی نشان دهد.

طرح مسئله

هدف از نگارش مقاله پیش رو آن است که با مرور جریان‌های متعدد اندیشه فمینیستی، چگونگی پرداخت به «مسئله مادری» را به لحاظ تاریخی در گفتمان‌های زنانگی نشان دهیم و جریان‌های اجتماعی و سیاسی تأثیرگذار بر این تحول را واکاوی کنیم. اهمیت بررسی این روند در آن است که گفتمان مدرن تخصص‌گرایی^۱ در جامعه ما، که به شدت از سیطره امر پزشکی و روان‌شناختی و غیاب امر اجتماعی متأثر است، امروزه در بررسی مسائل فردی و عاطفی مادران، در جریان تولید دانش پیش از بارداری، زایمان، پس از بارداری و روش‌های فرزندپروری برای مادران و نیز در مرحله ارائه مشاوره‌ها و راهکارهای تخصصی، رویکردی «علمی و تخصصی» را در پیش می‌گیرد که مبتنی بر نوعی پیش‌فرض از هستی مادر به‌عنوان زنی غالباً خانه‌دار، مرفه، دارای همسر، عضو طبقه متوسط، شهرنشین، فارس، تحصیل‌کرده، از خودگذشته و فاقد دغدغه‌های اجتماعی است. به عبارت دیگر، این گفتمان با انکار تفاوت‌های هویتی، اقتصادی، طبقاتی، قومی و بوم‌شناختی مادران یک شیوه یکسان از نیازها، باورها و رفتارها را برای مادران مشروع می‌داند و امکان بروز روش‌های متفاوت مادری را بر زنان می‌بندد. این در حالی است که مادران به دلیل داشتن ریشه‌های متفاوت فرهنگی، مسائل و رویه‌های رفتاری متفاوتی دارند، اما پیچیدگی‌های اجتماعی و سیاسی زیست‌مادری و توجه به جریان‌های متداخل هویتی^۲ مسئله‌ای است که گفتمان تخصص‌گرای حاکم بر جامعه ما آن را نادیده می‌انگارد.

از همین سو، این پژوهش درصدد است با بررسی مسئله مادری در دوره‌های مختلف دانش فمینیستی بفهمد که آیا در درون این رویکرد، که مبتنی بر درک و خوانش زنان از مسائل

1. professional discourse
2. intersectionality

فردی و اجتماعی بوده و بیشترین قرابت را با جنبه‌های واقعی زندگی مادران دارد، مفهوم مادر و مسائل مادران طی سال‌ها امری ثابت و تکرارشونده است یا اینکه متأثر از جریان‌های اجتماعی و سیاسی و ریشه‌های فرهنگی و قومی مادران تفاوت می‌یابد. یافتن پاسخ این پرسش می‌تواند روشن کند که آیا مسئله‌یابی وضعیت مادران، که امروزه دغدغه بسیاری از متخصصان و کارشناسان در همه رشته‌هاست، تا چه حد به ویژگی‌های عمومی و جهان‌شمول مادران بازمی‌گردد و تا چه میزان مبنی بر بسترهای اجتماعی و اقتصادی، ساخت قدرت و تلاقی‌های هویتی است.

مفهوم مادری و وجوه مسئله‌زای آن در اندیشه فمینیستی

دهه ۱۹۶۰

اولین انتقادهای ریشه‌ای به نقش مادری در رویکردهای فمینیستی را می‌توان به سال‌های آغازین دهه ۱۹۶۰ و ظهور موج دوم فمینیسم در امریکا مرتبط دانست که به واسطه آن بسیاری از فمینیست‌ها ضمن اتخاذ رویکردی رادیکال، در نوشته‌ها و کنشگری‌های خود به ازدواج سنتی و مادربودگی به‌منزله نهادی سرکوبگر تاختند. البته تا پیش از این دهه، برخی متفکران، از جمله مری وولستن کرافت [۵۹] در کتاب مهم خود *حقوق حقوق زنان*^۱، جان استوارت میل [۳۹] در کتاب *تقدیر زنان*^۲، ویرجینا وولف [۶۰] در *اتاقی برای خود*^۳ و سیمون دوبوار [۸] در *جنس دوم*^۴، ضمن به پرسش کشیدن نیروی بازتولیدی زنان، به فروکاستن نقش زن به مادری و وظایفش در جامعه صنعتی انتقاد کرده بودند.

اما پس از موج دوم فمینیسم بود که تمرکز بر نقش مادری زنان به بخشی مهم از اندیشه فمینیستی تبدیل شد. درحقیقت، فمینیست‌های موج دوم بودند که پس از دهه ۱۹۶۰ در امریکا چالش‌های اساسی مسئله مادری را به محور بحث کشاندند. آن‌ها معتقد بودند که تجربه مادری در طول تاریخ از سوی فرهنگ پدرسالار تعریف و تبیین شده است. دین، هنر، پزشکی و سایر حوزه‌هایی که عمدتاً مردان آن‌ها را تدوین کرده‌اند، نقش مادری را تعریف کرده و نموده‌های عینی و بیرونی آن را ترسیم کرده است [۴۳؛ ۴۵؛ ۵۰]، به عاملیت زنان بی‌توجهی کرده و صدای آن‌ها را خفه کرده است [۴۹]. آن‌ها معتقد بودند که زنان باید فراتر از خانواده خود حق اشتغال و مشارکت در عرصه عمومی را داشته باشند [۲۰]. به علاوه اینکه مادربودن نباید ضرورت زندگی هر زنی تلقی شود، زیرا تأکید بیش از حد بر نقش باروری زنان تفاوت میان

1. *The Vindication of the Rights of Woman*
2. *The Subjection of women*
3. *The Room of her Own*
4. *The Second Sex*

زاییدن فرزند را، که فرایندی زیستی است، با فرزندپروری، که مسئله‌ای اجتماعی است و از مناسبات قدرت متأثر است، کمرنگ می‌کند [۹؛ ۲۰؛ ۴۳].

مادران لیبرال و سپهر عمومی

بسیاری از پژوهشگران [۱؛ ۲؛ ۵۲] مبدأ پیدایش فمینیسم لیبرال را اندیشه مری ولستن کرافت در کتاب *حقوق/حقوق زنان* (۱۷۹۲) می‌دانند. بستر اجتماعی که او در آن زندگی می‌کرد، به بیان آیزنشتاین، متأثر از صنعتی‌شدن و خروج کار از خانه به عرصه عمومی و واسپاری آن به کارگاه‌ها بود که این مسئله زنان طبقه متوسط را به تدریج از گردونه کار تولیدی خارج و به اشیای تزئینی منازل بورژوازی تبدیل کرد [۱۷]. ولستن کرافت با اتخاذ موضعی انتقادی در کتاب خود به جایگاه نازل زنان متأهل و مادران— که می‌توان آن را برآمده از صنعتی‌شدن دانست—اعتراض می‌کند.

اما سال‌ها بعد، فمینیسم لیبرال در سال ۱۹۶۳ به واسطه انتشار کتاب رمز و راز *زنان*^۱ اثر بتی فریدان عمومیت بیشتری پیدا کرد. فریدان یافته‌های خود در این کتاب را از پیمایشی که برای مقایسه زنان خانه‌دار و زنان شاغل انجام داده بود استنتاج کرد. پژوهش او نشان داده بود که زنان خانه‌دار با وجود اینکه ظاهراً وقت آزاد بیشتر و در نتیجه آزادی عمل وسیع‌تری دارند، اما احساس رضایت کمتر و اضطراب و ناراحتی بیشتری در مقایسه با زنان شاغل دارند که این تفاوت از نظر فریدان معنادار بود [۲۱]. او این مسئله را با عنوان «مشکلی که نام نداشت و شناخته نمی‌شد» توصیف کرد، زیرا تصویر بی‌نقص و ایدئال خانواده هسته‌ای، که هر روز از رسانه‌ها منعکس می‌شد و نیازهای بازار را تأمین می‌کرد، نمی‌توانست در زنان شادی ایجاد کند و در عوض حس سرخوردگی در آن‌ها ایجاد کرده بود.

او در مباحثات دقیق و موشکافانه خود در این کتاب، که تأثیرپذیری از جنس دوم در آن آشکار و پیداست، کوشید باورهای فرهنگی مرتبط با نقش زنان را به چالش بکشد و نشان دهد که «مادری تمام‌وقت»^۲ که بسیاری از زنان در خانواده‌های طبقه متوسط و مرفه امریکا بدان مشغول بودند، نه امری طبیعی است و نه برآمده از ماهیت زن. فریدان در اثر مهم خود ادعا کرد که پشتیبانی از ارزش‌هایی که زن (مادر) را به فضای خانگی محدود می‌کند ستم بر آن‌هاست و زنان باید در قلمروهای عمومی اشتغال و سیاست مشارکت داشته باشند تا بتوانند به برابری اجتماعی دست یابند.

فریدان بحث خود را این‌گونه ادامه می‌دهد که برای پرکردن وقت آزاد مادران در خانه، رسانه‌ها وارد عمل می‌شوند و با تلقین اینکه زنان به تنهایی نمی‌توانند وظایف مادری خود را

1. *The Feminine Mystique*
2. full-time mother

به درستی انجام دهند، آن‌ها را به مجموعه‌ای از کارشناسان ارجاع می‌دهند تا وظایف مادری خود را با دقتی مشخص و تمام و کمال انجام دهند به نحوی که همه روز را با آن درگیر باشند و در نهایت بدانند که مهم‌ترین کاری را که هر زنی می‌توانسته انجام دهد انجام داده‌اند. «رمز و راز زنانه» نه تنها به خودی خود بر پژوهشگران و زنان عادی تأثیر زیادی گذاشت، بلکه هدایت جریان لیبرال فمینیسم را هم برعهده گرفت؛ تا آنجا که بسیاری از صاحب‌نظران [۳۰؛ ۳۴؛ ۴۶] این اثر را الهام‌بخش جنبش زنان و فریدان را مادر جنبش تلقی می‌کنند.

البته برخی از منتقدان معتقدند که «ارزش‌های فمینیسم لیبرال به شدت فردگرایانه‌اند و همین فردگرایی و تأکید بر استقلال مادران در زندگی خانوادگی به مثابه راه حل پیشنهادی از سوی این تفکر اجازه مبارزه با ساختارهای مردسالار را نمی‌دهد» [۱۱، ص ۱۵]. این در حالی است که برخی هم مطرح می‌کنند فمینیسم لیبرال و به طور مشخص فریدان اهمیتی برای منابع فردی و درونی مادر قایل نیست و فقط عاملیت و قدرت سازندگی را برای آن‌ها در قالب اتحاد گروهی یا تحقق ایده «خواهری»^۱ به رسمیت می‌شناسد [۳]. عده‌ای دیگر هم استدلال می‌کنند که فمینیسم لیبرال در جریان اصلی خود ارزش‌های مادران سفیدپوست، طبقه متوسط و دگرجنس خواه را در نظر می‌گیرد و عمدتاً مادران با نژادها، فرهنگ‌ها و طبقات دیگر را نادیده می‌گیرد [۴۰].

پدرسالاری و رادیکالیسم

فمینیست‌های رادیکال بیش از سایر گرایش‌های فمینیستی به شیوه‌های کنترل بدن زنان از سوی مردان توجه می‌کنند؛ شیوه‌هایی که از طریق آن بدن زنانه در خدمت امیال و منافع مردان درمی‌آید. از شخصیت‌های برجسته فمینیسم رادیکال می‌توان از شولامیت فایرستون نام برد. او در کتاب خود با عنوان *دیالکتیک جنس: موردی برای انقلاب فمینیستی*^۲ از چارچوب ماتریالیسم تاریخی مارکس و انگلس استفاده کرده و از این طریق بحثی را پیرامون مفهوم طبقه اقتصادی که در این چارچوب راه می‌اندازد. او معتقد است که پیش از آنکه اقتصاد بخواهد تمایزی میان طبقات ایجاد کند، جنسیت در ابتدا این کار را انجام می‌دهد. به عبارت دیگر، او معتقد است که اشتباه مارکس و انگلس این بود که از چیزی که او طبقه جنسی^۳ می‌نامد غافل مانده‌اند، زیرا تفکیک میان زن و مرد پیش از هر چیز تفکیکی طبقاتی است. زنان باید به دنبال از بین بردن طبقه جنسی باشند و بر ابزار بازتولید (امکان زاینده‌گی خود) غلبه کنند. فایرستون استفاده از امکانات پیشگیری از بارداری و لقاح مصنوعی را راهی

1. sisterhood

2. *The Dialectic of Sex: The Case for Feminist Revolution*

3. sex class

مهم در حصول این آرمان می‌دانست [۲۰]. آیزنشتاین در نقد مفهوم طبقه جنسی فایرستون معتقد است که او با معرفی زنان، به‌عنوان طبقه جنسی، قلمروهای جنسیتی و اقتصادی را از هم جدا می‌کند و بر همین اساس پدرسالاری را جایگزین سرمایه‌داری می‌کند؛ حال آنکه هر دوی این جریان‌ها به یک اندازه در انقیاد زنان دخیل بوده و به‌طور هم‌زمان و پیوسته فعالیت می‌کنند، نه به صورتی مجزا [۱۸].

اما فایرستون تنها رادیکال فمینیستی نبود که به مادری به شیوه طبیعی انتقاد داشت. آن اوکلی البته با لحنی متعادل‌تر و استدلال‌هایی که چارچوب روشی مشخص و علمی داشتند، به طبیعی‌بودن مادری تاخت و تلاش کرد تصویر رمانتیکی را که مادربودن را اتفاقی طبیعی در زندگی هر زن نشان می‌دهد زیر سؤال ببرد. اوکلی در کتاب *کار زن: زن خانه دار، گذشته و حال*^۱ مادری را افسانه‌ای می‌دانست که از سه پیش‌فرض ریشه گرفته است: همه زنان به مادرشدن احتیاج دارند، همه مادران به کودکان خود و درنهایت همه کودکان به مادران خود نیاز دارند [۴۳]. از نظر اوکلی «غریزه مادری» وجود خارجی ندارد، زیرا مهارت‌ها و قابلیت‌های مادری اموری آموختنی‌اند. او برای به چالش کشیدن غریزه مادری پژوهشی انجام داده بود که طی آن فقط چند نفر از ۱۵۰ زنی که تازه فارغ شده بودند می‌دانستند چگونه به فرزند خود شیر دهند؛ در صورتی که بقیه با تلاش زیاد پس از چندین روز آن را آموختند.

اوکلی از مباحثات مفصل خود نتیجه می‌گیرد که نیاز زنان به مادر شدن افسانه‌ای سرکوبگر است که به قصد کنترل آن‌ها ساخته شده است. چه‌بسا زنانی که بدون داشتن فرزند خوشحال‌تر بوده و زندگی پربارتری داشته باشند و چه‌بسا زنانی که با شریک‌کردن دیگران در وظایف تمام‌وقت مادری و انحصارزدایی از آن می‌توانند از زندگی خانوادگی و مادری خود لذت بیشتری ببرند. باید ذکر کرد که اوکلی به اندازه فایرستون به پیشرفت‌های پزشکی هم خوشبین نبود و نه تنها آن‌ها را عامل رهایی زنان نمی‌دانست، بلکه عامل از خودبیگانه‌کننده آن‌ها تلقی می‌کرد. از فمینیست‌های رادیکال می‌توان بیش از هر چیز به دلیل اتخاذ رویکردی تقلیل‌گرایانه انتقاد کرد. آن‌ها ستم بر زنان را به کارکرد بیولوژیک آن‌ها تقلیل می‌دهند؛ درحالی‌که جایگاه فرودست زنان در جامعه مسئله‌ای ایدئولوژیک، بسترمند و دارای لایه‌های متعدد فرهنگی است که بیولوژی نمی‌تواند به‌تنهایی پاسخگوی آن باشد.

همان‌طور که می‌بینیم تا اواسط دهه ۱۹۷۰ عمده فمینیست‌های رادیکال میان مادری طبیعی و اجتماعی تفاوت قائل می‌شدند و بر این باور بودند که اگر زنی به داشتن فرزند تمایل دارد، الزاماً نباید به صورت طبیعی مادر او باشد، بلکه پدرسالاری به این باور عمومی دامن می‌زند که تنها کسی که مشروعیت نگه‌داری از کودک را دارد مادر اوست تا بتوانند شیوه زندگی مادران را مدیریت کنند.

1. *The Woman's work: the Housewife, Past and Present*

ادرین ریچ، نویسنده و فمینیست امریکایی، اگرچه این اصل را پذیرفته بود که پدرسالاری مادری طبیعی را تحت سیطره خود درآورده و زنان باید از دام آن رهایی یابند، به هیچ وجه با مادری طبیعی مخالف نبود. او در کتاب *زاده زن: مادری به مثابه تجربه و نهاد*^۱، با بیانی پرشور و با روایتی اول شخص، تجارب مادرانه خود را به نظریه اجتماعی پیوند می‌زند [۴۹]. او در این کتاب به ساخت پدرسالار مادری به شدت حمله می‌کند، زیرا نمی‌تواند تجارب زیسته مادران را در خود منعکس کند. به علاوه او به رویکرد ضدیت با مادری زیستی بین برخی فمینیست‌ها از جمله فایرستون و اوکلی نیز به شدت انتقاد می‌کند و تلاش می‌کند با تفاوت قایل شدن میان «مادری کردن»^۲ و «مادربودگی»^۳، مفهوم مادری را از چنگال پدرسالاری برهاند [۴۹]. در نحوه پرداخت ریچ به تجربه شخصی و درونی خود از مادری، به وضوح می‌توان رد پای شعار «شخصی سیاسی است»^۴ را مشاهده کرد که ضمن آن، امر شخصی به خودی خود اهمیت و ارزش تحلیلی دارد.

او در این کتاب میان دو معنا از مادری تمایز قایل می‌شود. «تجربه»^۵ و «نهاد»^۶ مادری که دومی بر اولی مسلط شده است. منظور از تجربه مادری رابطه بالقوه هر زنی با توانایی‌اش برای فرزندآوری و زایش است؛ درحالی که نهاد مادری عبارت است از در اختیار گرفتن توانایی باروری و زایش زنان از سوی پدرسالاری و منافع مردانه. نهاد مادری سنگ بنای بیشتر نظام‌های گسترده اجتماعی و سیاسی است و در بیشتر آنچه ما از تاریخ ثبت و ضبط شده جریان اصلی می‌دانیم، مادری به منزله نهادی با تقلیل زنان به بدن‌هایشان توانایی‌های زنانه را بی‌ارزش کرده و آن‌ها را به حاشیه رانده است.

در نقد مباحثات ریچ می‌توان سخن داری رندال را به میان آورد:

ریچ نگاهی نو به مفهوم مادربودن را در سطح نظری رقم زد و توانست برای اولین بار قرائتی زنانه از مادری ارائه دهد و این مفهوم را از تصلبی که بر نظریه اجتماعی حاکم بود تهی سازد، اما در تعریفی که او از پدرسالاری ارائه می‌دهد، آن را مفهومی جهانی و عمومیت یافته در نظر می‌گیرد و با نادیده‌انگاری بسیاری از پیچیدگی‌ها و تفاوت‌های فرهنگی، قومی، نژادی و تاریخی، این مفهوم را بسیار ساده‌سازی می‌کند [۴۸، ص ۱۰۷۸].

1. *Of Woman Born: Motherhood as Experience and Institution*
2. mothering
3. motherhood
4. the personal is political
5. experience
6. institution

دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰

اگر فمنیست‌ها در انتهای دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ بر ماهیت سرکوبگر نهاد مادری در جامعه و تأثیر پدرسالاری بر آن اشاره کرده و بر تجارب عمومی و همه‌گیر مادران تأکید می‌کردند، در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ به نگرش تجارب متمایز خود از زنانگی پرداخته و بر تفاوت‌های میان خودشان تأکید کردند. آن‌ها به فمنیست‌های موج دوم انتقاد می‌کردند که درکی جهانی و واحد از زنان دارند، زن را در نسبتی که با مرد دارد تعریف می‌کنند و همه آن‌ها را گروهی ستم‌دیده و قربانی پدرسالاری تحلیل می‌کنند. با تغییر جهت گفتمان فمینیستی در این دو دهه، مادری را از اصلی انتظام‌بخش به جامعه به حوزه‌ای که می‌توان در آن از تجربیات روزمره و گوناگونی‌اش نوشت و از آن به‌منزله مشوقی برای پیش بردن فعالیت‌های مدنی استفاده کرد، تبدیل شد. به عبارت دیگر، آن‌ها تجربهٔ مادرانه را به سمت تلاقی‌ها^۱ و پذیرش هویت‌های چندگانه سوق دادند.

موج سوم فمینیسم و مسئله انتخاب

در موج سوم فمینیسم، مادری نه‌تنها از دستور کار حذف نشد، بلکه به یکی از مباحثات داغ این جریان هم تبدیل شد. این افراد که فمنیست‌های جوان و با‌گرایش‌های قومی، طبقاتی و جنسی متفاوت بودند در دهه ۱۹۹۰ جریان جدیدی را در فمینیسم راه انداختند که موج سوم را تشکیل داد. به بیان تامپسون «آن‌ها در مباحثات خود مفاهیم رایج پیرامون جنسیت و سکسوالیته را بسط دادند که این امر از افزایش آگاهی و علاقهٔ آن‌ها به مادر به‌مثابهٔ سوژه‌ای موقعیت‌مند^۲ متأثر بود» [۵۵، ص ۱]. نگاه محبت‌آمیز و توأم با احترام ربکا واکر در کتاب *عشق به بچه*^۳ [۵۷]، اولین مک دائل در *مادر راما*^۴ [۳۸] و پگی اورنشتاین در کتاب *در انتظار دیزی*^۵ [۴۴] نسبت تجربه و کنش مادری، گویای این چرخش معنایی است.

ربکا واکر در *عشق به بچه* با روایتی اول‌شخص از تجربهٔ بارداری خود و نیز مسیری که تا مادرشدن طی کرده است سخن می‌گوید. او معتقد است که مادری در زندگی او جایگزین اکتیویسم شده و به هویت جنسی او پویایی بیشتری بخشیده است. او به رابطهٔ پیچیده و پر فراز و نشیب میان خود و مادرش تمرکز می‌کند و آن را در هویت مادرانه بسیار مؤثر می‌داند:

مادری فرایندی است که از طریق آن فرد به بزرگسال تبدیل می‌شود و از مرحلهٔ دختر کسی بودن بیرون می‌آید. حقیقت آن است که تا زمانی که مادر نشده‌ای، دختر هستی [۵۷، ص ۴۷].

1. intersections
2. subject position
3. *Baby Love*
4. *Mama Rama*
5. *Waiting for Daisy*

اهمیت فوق‌العاده‌ای که واکر به بارداری می‌دهد و آن را تجربه‌ای منحصر به فرد و یگانه برای هر زن می‌داند، بار دیگر او را از فمنیست‌های دهه‌های قبلی، که از ارجحیت مادری اجتماعی بر مادری طبیعی سخن می‌گفتند، متمایز می‌کند. در همین زمینه، او از ارتباطی درونی، اجتناب‌ناپذیر و پایدار میان مادر و فرزند سخن می‌گوید که ریشه‌ای زیستی دارد و به همین دلیل ارتباط میان مادر و فرزندخوانده هرگز با ارتباط میان مادر و فرزندی که خودش به دنیا می‌آورد برابری نمی‌کند. این گزاره را مک دانل [۳۸] نیز در کتاب خود به‌عنوان زنی که هم تجربه داشتن فرزندخوانده را داشته و هم خود فرزندی را به دنیا آورده است تأیید می‌کند. البته این دو نفر در نوشته‌های خود همواره تأکید می‌کنند که درصدد عمومیت‌دادن به یافته‌های خود نیستند، بلکه روایت آن‌ها دربردارنده تجربه مادرانی است برخاسته از موقعیت خاص اجتماعی و گذشته‌ای مخصوص به خود.

تمرکز بسیاری از فمنیست‌های موج سوم بر مبحث آزادی در «انتخاب» خلاصه می‌شود. انتخاب استفاده از توانایی باروری و عدم پیروی از راه‌های مرسوم و سنتی مادری راهی است که آن‌ها پیش می‌گیرند و آن را می‌ستایند. بر همین منوال، موج سوم فمنیسم اتصال مادر بودن با ساختارهای جنسیتی، قومی، اجتماعی و اقتصادی فرض مفهومی واحدی از تجربه مادری را زیر سؤال برد و بسیاری از پژوهش‌ها توجه‌ها را به سمت تبعیض‌هایی که نسبت به مادران روا می‌رود سوق داد. رزی [۵۰]، یووال-دیویس [۶۱]، فیلدز [۱۹] و لادتیلور و اومانسکی [۳۴] در پژوهش‌های خود به مادران سرپرست خانوار، مادران رنگین‌پوست، مادران طبقه کارگر، نامادری‌ها، مادران کم‌توان و مادران متعلق به گروه‌های قومی و ملی متفاوت اشاره کردند؛ گروه‌هایی از مادران که در نظام‌های قانونی و رفاهی اغلب کشورها به‌منزله مادران بهنجار شناخته نمی‌شوند و به همین دلیل این نظام‌ها زمینه تبعیض و نتیجتاً بهره‌کشی بیشتر از این مادران را فراهم می‌کنند.

فمنیسم سیاه و رویکرد تلافی

فمنیسم سیاه شاخه‌ای از فمنیسم است که به نظریه‌پردازی و کنشگری زنان سیاه‌پوست در احقاق حقوق فردی و اجتماعی خود دلالت می‌کند و به دلیل تأکید آن‌ها بر درهم‌تنیدگی تبعیضات جنسیتی، فشار طبقاتی، نژاد و هویت جنسی از سایر شاخه‌ها و رویکردهای فمنیسم متمایز می‌شود. فمنیسم سیاه از دهه ۱۹۶۰ و به دنبال جنبش آزادی مدنی^۱ به‌طور جدی پا به عرصه فعالیت گذاشت، اما از انتهای دهه ۱۹۷۰ و ابتدای ۱۹۸۰ بود که جریان اصلی جنبش فمنیستی را به‌منزله امکانی برای گسترش تبعیض نژادی متهم کرد و آن را «فمنیسم سفید»

[۱۰] نامید. جریانی که با تمرکز بر معیارها و مطالبات زنان سفیدپوست طبقه متوسط، زنان رنگین‌پوست و اقلیت‌های نژادی را به حاشیه می‌راند و به همین دلیل خود را از آن گروه‌ها متمایز کرد.

آن‌ها در طرح مسائل جنسیتی رویکردی جدید را جایگزین آنچه یک‌بعدی و سلسله‌مراتبی می‌دانستند کردند و آن را رویکرد تلاقی^۱ نامیدند. نظریه تلاقی به‌طور خلاصه در ایده هویت‌های متداخل ریشه دارد و بر روابط میان هویت‌های فردی و اجتماعی و برخورد میان این هویت‌های چندگانه در ساختار اجتماعی قدرت می‌پردازد. این رویکرد، که در ابتدا واکنشی بود به دگماتیسم نظری جریان اصلی فمینیسم، ادعا می‌کرد که زنان سفیدپوست تحصیل‌کرده طبقه متوسط ارزش‌ها، سبک زندگی و مطالبات خود را به‌عنوان نیازهای اصلی همه زنان تلقی می‌کنند؛ غافل از آنکه زنان گروه متجانسی را تشکیل نمی‌دهند که ویژگی‌های مشابه و همسان داشته باشند، بلکه عوامل تأثیرگذار دیگری، همچون طبقه و نژاد، تمایزهای اساسی میان آن‌ها ایجاد می‌کند و به همین دلیل نمی‌توان به صرف داشتن جنسیت واحد، انتظارات یکسانی از آن‌ها داشت. این مسئله آغازگر طرح و بسط رویکرد تلاقی در میان فمینیست‌های رنگین‌پوست و سایر گروه‌های حاشیه‌ای شد.

بنابراین، همان‌طور که اسمیت [۵۳] نیز جمع‌بندی می‌کند، فمینیست‌های رنگین‌پوست با بسط نظریه تلاقی در حوزه مادری نشان دادند که مادری نمی‌تواند مستقل از طبقه، نژاد، قومیت، سرمایه‌های اقتصادی و اجتماعی و توانایی بدنی فهمیده شود. نظریه تلاقی قواعد جهان‌شمول در رابطه با مادری را به چالش می‌کشد و از فمینیست‌ها می‌خواهد زیست‌مادری را در بستر فرهنگی و فردی گروه‌های اجتماعی بررسی کنند. به همین دلیل، در دهه ۱۹۸۰ شاهد متونی بودیم که سکوت‌ها، بازنمایی‌های غلط، تحریف‌ها و کلیشه‌های پیرامون مادران سیاه‌پوست را آشکار کردند (مثلاً [۱۴؛ ۲۶؛ ۵۸]). آن‌ها در پرداخت خود به نقش زنان سیاه‌پوست در خانواده‌ها، با توجه به پیچیدگی‌های تداخل جنسیت با نژاد و طبقه اجتماعی، به جنبه‌های دیگری از کنش مادری توجه کردند که مادرانگی سیاه^۲ را شکل داد. این رویکرد جدید در تضاد با نژادپرستی و پدرسالاری دو نظام به‌هم‌وابسته‌ست، که معنای زنانگی و مادری زنان سیاه‌پوست را در خود منعکس می‌کرد، قرار گرفت. آن‌ها از طریق تحلیل‌های خود تعاریف و بازنمایی‌های غیرواقعی از مفهوم مادری سیاه را به چالش کشیدند.

مثلاً بل هوکس نیز در کتاب *استخوان سیاه: خاطرات کودکی*^۳ [۲۷]، میان طبقه، نژاد و جنسیت ارتباطی عمیق برقرار می‌کند و با ارائه تصویری از شخصیت مادر خود، ساخت مادری سیاه را به‌عنوان افرادی عصبی، پرخاشگر، بیش از حد منضبط و حتی والدینی بیش از حد

1. intersectionality
2. black motherhood
3. *Bone Black: Memories of Girlhood*

حامی، که در گفتمان عمومی به رسمیت شناخته می‌شود، تلاش می‌کند فرایند بی‌ارزش ساختن جایگاه مادران سیاه‌پوست را نشان دهد. به تعبیر هوکس، جامعه با نشان دادن رفتار نامناسب مادران سیاه‌پوست، از دختران جوان آن‌ها انتظار دارد از رفتارهای مشابه دوری کنند. بر همین منوال، ارزش‌ها و تلقی سفیدپوستان از مادران سیاه در خود آن‌ها هم نهادینه می‌شود؛ تا جایی که سیاهان هم در تربیت دختران خود این ملاحظات را در نظر می‌گیرند. پاتریشیا کولینز [۱۳] هم در اثر خود از تصویر غلط «مادر سیاه‌پوست فوق‌العاده قوی»^۱ نام می‌برد که به صورتی مسری و متداوم در رسانه‌های امریکایی به‌منزله تصویر اصلی زنان افریقایی-امریکایی تکرار می‌شود. بنابراین، این نظریه‌پردازان با نشان دادن پیچیدگی‌های هویتی مادران سیاه‌پوست، از پذیرش یک روش استاندارد و همه‌گیر برای مادری کردن و تربیت فرزند سر باز زدند و ضمن انتقاد به جریان اصلی فمینیسم در طرد آن‌ها، خواستار ورود به این گفتمان شدند.

جنبش پسااستعماری و مام وطن

فمینیسم پسااستعماری از دهه ۱۹۸۰ از سوی نظریه‌پردازان و منتقدان در کشورهای که پیش‌تر مستعمره بودند شکل گرفت. آن‌ها به سیطره ارزش‌های اروپایی در فمینیسم انتقاد کرده و نگاه‌ها را به سمت تجربه زنان در کشورهای غیرغربی، که عموماً با بازنمایی‌های سوء همراه است، سوق دادند. این رویکرد را می‌توان با شکل‌گیری فمینیسم سیاه مرتبط دانست. با این تفاوت که زنان به‌حاشیه‌رانده‌شده مورد بحث دیگر بخشی از جامعه بزرگ‌تر نیستند، بلکه در جغرافیایی دیگر و با ویژگی‌های تمدنی متفاوتی زندگی می‌کنند. آدری لورد «فمینیسم پسااستعماری را بخشی از موج سوم فمینیسم می‌داند که همراه با زنان دیگر نژادهای به‌حاشیه‌رانده‌شده، نظریه فمینیستی را به سمت ماهیت متنوع تجربه زیسته زنان در سراسر جهان بسط داد» [۳۶، ص ۱۲۴].

یکی از محورهای اساسی مطالعات پسااستعماری، توجه به روابط قدرت در این جوامع، تأثیرات اجتماعی و اقتصادی استعمار، نژادپرستی و جنگ‌های داخلی و ملی برای رسیدن به استقلال و نیز توسعه ناسیونالیسم است. اما رویکرد فمینیستی آن بیشتر به تجارب فردی و گروهی زنان در شرایط پسااستعماری و تداخل جنسیت با طبقه اجتماعی، نژاد، فقر و ملی‌گرایی در این بستر می‌پردازد؛ فمینیست‌های پسااستعماری که عمده آن‌ها را نویسندگان و منتقدان ادبی تشکیل می‌دهند، از جمله گایاتری اسپیواک [۵۴]، آدری لورد [۳۶]، چاندرا تاپلد موهانتی [۴۱] و آن مک‌کلینتاک [۳۷] همواره کوشیده‌اند بر جنبه‌های سیاسی و اجتماعی استعمار و نسبت آن با مسئله جنسیت تأکید کنند. آن‌ها کلیشه‌های اروپاییان در رابطه با زنان بومی را

1. superstrong black mother

زیر سؤال می‌برند و نشان می‌دهند که درک آن‌ها از زن بومی مبتنی به سه تصور از پایه غلط به آن‌هاست: انفعال جنسیتی، عادات بدوی و عجیب و غریب و رفتارهای جنسی افسارگسیخته و کنترل نشده^۱ [۳۵]. این تلقی‌های جانب‌دارانه به علاوه تمایل به دیدن زنان به‌عنوان گروهی متجانس و یکسان که فقط براساس جنسیت خود هویت می‌یابند [۴۱]، مانع از فهم تجربه منحصر به فردی است که هر زن متأثر از وضعیت طبقاتی، نژادی و اقتصادی خود از زنانگی و مادربودن دارد.

ادبیات پسااستعماری مملوست از بازنمایی‌های نمادین و واقع‌گرایانه از مادری که در بسیاری از آن‌ها مادری در قالب استعاره‌ای برای سرزمین و ملت به‌کار رفته است تا نقش فعال زنان و مادران در ایجاد فرهنگ و تاریخ ملی را نشان دهد؛ مثلاً، گایاتری اسپیواک از طریق تحلیل داستان‌های نویسنده‌ای بنگالی به نام مهسوتا دوی^۲، می‌کوشد بی‌توجهی به نقش زنان تهی‌دست در جنبش استقلال‌طلبی هند از دست استعمار را نشان دهد. او با استفاده از استعاره مادری در چند داستان همچون داستان‌های «زن شیرده»^۳ و نیز «دولوتی سخاوتمند»^۴، می‌کوشد نشان دهد که استعمارزدایی در شرایطی که جامعه هنوز با تضادهای طبقاتی و تبعیضات شدید جنسیتی همراه است، ممکن نخواهد بود.

روایت مادران در ادبیات پسااستعماری ارتباطی تنگاتنگ با استعاره مادر هند دارد که به بیان مورتون «گاندی آن را گسترش داد تا زنان را در مقاومت علیه بریتانیا مشارکت دهد و آن‌ها را بسیج کند؛ چیزی که نهایت به رهایی زنان منجر نشد و پس از استقلال بازهم حقوق آن‌ها نادیده گرفته شده و آن‌ها را در حد نقش‌های سنتی مادری و خانه‌داری نگه داشت» [۵]، ص ۱۹۷]. به بیان کیلام «روابط استعماری قدرت و مبانی قانونی آن با روابط جدیدی مبتنی بر گفتمان پدرسالار پسااستعماری جایگزین شد که بازهم همان شرایط جنسیتی را بازتولید می‌کند» [۳۱، ص ۴۴].

در همهٔ بسترهای اجتماعی که این متون از آن‌ها برآمده‌اند، تجربهٔ مادران به شیوه‌ای که متفکران پسااستعماری معتقدند، از نوعی استعمارزدگی دوگانه^۵ حکایت دارد؛ ساختار پدرسالار جامعه بومی به علاوه ساختار سلسله‌مراتبی استعمار با همهٔ روابط اقتصادی و سیاسی‌اش، زندگی مادران در جوامع پسااستعماری را شکل می‌دهد و بدن مادران آن‌ها را، چه در دوران استعمار و چه در دوران پس از آن، در معرض استفاده‌های سیاسی و بهره‌برداری‌های اقتصادی قرار می‌دهد.

1. eroticism
2. mahasweta devi
3. the breast giver
4. douloti the bountiful
5. double colonialization

اخلاق مراقبت، تفکر مادرانه و صلح‌طلبی

دانستیم که با رواج رویکردهای جدید در دهه ۱۹۸۰، زنان از جنبه‌های مثبت فکری، عاطفی و روحی خود در رابطه با تجربه مادری نوشتند و علاقه به داشتن فرزند را به‌مثابه نقطه قوتی بیان کردند که حالا باید تلاش کنند آن را از آن خود کنند و به جای انکار جنبه‌های فراموش‌شده و نادیده گرفته شده مادری، آن را بازتعریف کنند. به عبارت دیگر، آن‌ها به جای آنکه از مادر بودن بگریزند تا بر ساختارهای قدرت غلبه کنند، در پی کشف روش‌ها و ابزارهای جدیدی برآمدند که ساختارهای قدرت را براساس شیوه مطلوب مادری تغییر دهد. در همین زمینه، عده‌ای دیگر از نظریه‌پردازان ادعا کردند که شیوه‌های بیان و بروز مادرانه [۲۳] یا خلق‌و‌خوی مراقبت و تیمارگری موجود در زنان [۵۳؛ ۵۶] به‌مثابه منابع قدرت برای زنان عمل می‌کند و بسیاری از آن‌ها از این طریق بر ساختارهای قدرت غلبه می‌کنند.

نظریه اخلاق مراقبت از مجادله میان کرول گیلیگان و استادش، کولبرگ روان‌شناس، آغاز شد. گیلیگان نظریه جهان‌شمول «مراحل رشد اخلاقی» کولبرگ [۳۳] را به دلیل تک‌صدایی بودن و اتکای صرف به آزمودنی‌های پسر متقاعدکننده نمی‌یافت. او در کتاب خود *صدایی دیگر: نظریه روان‌شناختی و رشد زنان*^۱ [۲۳]، به این نتیجه رسید که استدلال دختران همواره به شرایط و وضعیتی که دیگران دارند (بستر اجتماعی) مبتنی است و مراقبت و توجه به دیگران را دربر دارد؛ درحالی‌که پاسخ‌های پسران مبتنی بر فرد و اکثراً خودشان است. درحقیقت، کولبرگ از یک ایراد اساسی در استدلال پسران غافل مانده است و آن تقلیل دادن روابط انسانی به روابط ریاضی و انتزاعی است؛ درحالی‌که دختران امور را درهم‌تنیده و پیچیده می‌بینند، همان‌طور که واقعیت اجتماعی امری پیوسته و پیچیده است.

پس از طرح نظریه اخلاق مراقبت از سوی گیلیگان، نظریه‌پردازانی چون نل نادینگز [۴۲]، سارا رادیک [۵۳]، اوا کیتی [۳۲] و ویرجینیا هلد [۲۴] به رابطه مادر و فرزند توجه کردند و آن را بنیاد روابط اخلاقی نامیدند. آن‌ها رفتار مادران در مراقبت از فرزندان را در تضادی عجیب و آشکار با نظریه اخلاق سنتی (و مردسالار) کانت دیدند.

رادیک [۵۳] با طرح نظریه «تفکر مادرانه»^۲ مادر بودن را به‌منزله کنشی ریشه‌دار در تفکر به رسمیت شناخت. او کوشید تا به پیش‌فرض غریزه مادری در زنان پاسخ دهد. او معتقد بود که رفتار توأم با توجه و مراقبتی که ما از مادران سراغ داریم، از جنبه‌های زیستی آن‌ها بر نمی‌آید، بلکه از شیوه شناختی منشأ می‌گیرد که زنان در طول جریان اجتماعی شدنشان آن را آموخته‌اند. رادیک این شیوه شناخت را «تفکر مادرانه» می‌نامد؛ شیوه تفکری که زنان آن را به واسطه رفتارهای مادرانه روزمره خود کسب کرده و جهان پیرامون خود را بر این اساس درک

1. *In a Different Voice: Psychological Theory and Women's Development*

2. maternal thinking

می‌کنند. رادیک معتقد است که مادران به دلیل آنکه مسئول محافظت از فرزندان و رشد و پذیرش اجتماعی آنان هستند، رفتاری توأم با محبت، پرستاری و آموزش دارند و این امر بر نحوه تفکر آنها تأثیر می‌گذارد. تفکر مادرانه، برخلاف غریزه مادری، امری است که به صورت آگاهانه تمرین و بازتولید می‌شود.

او این بحث را به راه انداخت که بارداری و زایش مستلزم امکاناتی است که منحصر به زنان است، اما فعالیت‌های خاصی که به همراه عمل مادر بودن می‌آیند می‌تواند با مردان به اشتراک گذاشته شود. کار بزرگ رادیک آن بود که ایدئولوژی مادری کردن را کرداری فارغ از جنسیت معرفی کرد و امکانات موجود در زمینه مادری و فرزندپروری را گسترش داد. رادیک بحث خود را به این سمت پیش برد که نه بیولوژی و نه اجبارهای اجتماعی نمی‌تواند هیچ‌کس را به مادر تبدیل کند، بلکه با «مادری کردن»^۱ است که یک فرد به مادر تبدیل می‌شود. بنابراین، مادر الزاماً نمی‌تواند به مادران خونی یا زنان مربوط باشد، چه بسا بسیاری از مردان برای فرزندان خود مادری کنند. بنابراین، مادری کردن امری اختیاری و آگاهانه است، نه مسئله‌ای اجتناب‌ناپذیر و مقدر. به همین دلیل است که برخی از زنان علاقه‌ای به مادری کردن ندارند، بعضی آن را باکراه انجام می‌دهند و عده‌ای نیز هرگز بچه‌دار نمی‌شوند. او معتقد است که اگرچه تفاوت‌های غیرقابل اغماضی میان زنان و مردان وجود دارد که در زیست‌شناسی و فرهنگ ریشه دارد، هرکس که عهده‌دار عمل «مادری کردن» می‌شود می‌تواند مادر باشد.

تفکر مادرانه رادیک راهی است که مردان و زنان از طریق آن می‌توانند امور برساخته پدرسالار را تضعیف کنند؛ برساخت‌هایی که متضمن تحمیل نقش‌های از پیش تعیین شده برای زنان و (نیز مردان) می‌شود. رادیک درنهایت به این نتیجه می‌رسد که اگرچه همه مادران الزاماً صلح‌طلب نیستند، تفکر مادرانه روشی صلح‌طلبانه است که در صورت به‌کارگیری در سطوح سیاسی می‌تواند برای رسیدن به مدلی برای صلح مؤثر باشد. تفکر مادرانه پیش‌برنده اهداف صلح‌طلبانه است، زیرا بر نگه‌داری، رشد و پذیرش مبتنی است و سیاستی را در پیش می‌گیرد که زندگی را بر مرگ و صلح را بر جنگ ترجیح می‌دهد.

بسط تفکر مادرانه به مسئله صلح اگرچه در مواردی مورد پذیرش قرار گرفته است، بسیاری نیز آن را غیرعملیاتی تلقی می‌کنند. چنانچه لیندا فورسی می‌گوید زمانی که مادران به‌مثابه زن به کنشگری می‌پردازند، کمتر جدی گرفته می‌شوند، زیرا گفتمان نظامی‌گری، که گفتمانی مردانه است، جایی برای آنها باز نمی‌کند [۲۲].

پیش از ۲۰۰۰

مادری توانمندانه

پس از پایان قرن بیست و یکم و ورود به سده بعدی، مسئله مادری همچنان در غرب به عنوان دستور کار فمینیست‌ها باقی ماند. آن‌ها همچنان خود را در مبارزه با ایدئال‌هایی یافتند که می‌کوشند مادری را به شکل‌های جدیدی در قالب نهادی پدرسالار قرار دهند؛ شیوه‌های جدیدی که همان اهداف قبلی را دنبال می‌کنند؛ یعنی به‌طور جدی از زنان می‌خواهد مادران «خوبی» باشند و همه آن‌ها به شیوه بسیار یکسان و از پیش تعیین شده‌ای برای فرزندشان «مادری» کنند. اندریا اورایی کوشید ضدروایتی را خلق کند تا نگرش‌های رایج در جامعه غربی را نسبت به مادری به چالش بکشد. او بحث «مادری توانمندانه»^۱ را به عنوان نظریه و نیز شیوه‌ای از کنشگری طرح کرد که براساس آن «زمانی که زنان مادری را از موضع عاملیت، اقتدار، اعتبار و اختیار برعهده گیرند، خود آن‌ها فرزندانشان و نیز کلیت جامعه بهره بسیار بیشتری می‌برد» [۴۷، ص ۱۲].

اورایی در توضیح این مفهوم می‌گوید: جریان اصلی مادری در جامعه به گونه‌ای است که مادران را به دلیل ظرفیت غربی‌شان تنها مراقبت‌کنندگان مشروع فرزندان می‌داند و به همین دلیل باید زمان زیادی را با آن‌ها صرف کنند. درحالی‌که رابطه مادر و فرزند از سوی گفتمان کارشناسان متخصص شکل می‌گیرد تا اطمینان حاصل شود که مادران به‌درستی نیازهای جسمانی، عاطفی، روانی، رفتاری و شناختی فرزندانشان را تأمین می‌کنند. در همین زمینه، از آن‌ها انتظار می‌رود تعهد کاملی به روش فرزندپروری، که از این گفتمان و دستورالعمل‌ها برمی‌آید، داشته باشند، همواره نیازهای فرزندان را بر نیازهای خود در اولویت بدانند و مراقبت از آن‌ها را بر اشتغال بیرون از خانه ترجیح دهند. در این گفتمان، نه تنها مادران شاغل همواره احساس بی‌کفایتی می‌کنند، بلکه تجربه همه مادران با شکست مواجه می‌شود، زیرا مسئولیت مادر بودن و وظایف عدیده همراهِش را به آن‌ها واگذار می‌کند، بدون آنکه قدرت تصمیم‌گیری و انتخاب استراتژی‌های مرتبط با آن را بدان‌ها داده باشد. به علاوه، مادران همواره خود را در معرض قضاوت می‌بینند و هرچه تلاش کنند تا به این ایدئال‌ها نزدیک شوند، در رسیدن به همه آن‌ها ناتوان‌اند، زیرا آن‌ها دست‌نیافتنی‌اند و مبتنی بر تخیل. به همین دلیل، آن‌ها بیش از پیش احساس ناتوانی و بی‌قدرتی می‌کنند. منظور اورایی از بی‌قدرتی مادران آن است که آن‌ها همواره باید اعمال و تصمیم‌های روزمره خود را از فیلتر ایده‌های کارشناسان و متخصصان، که صاحبان اصلی اقتدارند، بگذرانند. به عبارتی، مادران مشروعیتی انحصاری دارند که به لحاظ فیزیکی و مادی زمان خود را صرف ارتباط با کودک کنند و مسئول رشد او هستند، اما صلاحیت تعیین چگونگی این ارتباط و شیوه‌های تربیتی را ندارند.

1. empowered mothering

بنابراین، مادری توانمندانه رویکردی است که در تقابل با تعاریف پدرسالارانه از مادری در صدد ارائه موضعی جایگزین و متفاوت به آن است که بر قدرت زنان به مثابه مادر و عاملیت آن‌ها تأکید کرده و مادری را به مثابه کنشی سیاسی مطرح می‌کند، زیرا می‌تواند به ظهور تغییرات اجتماعی کمک کند. به بیان اورایی «مادران توانمندانه با پرسشگری و نکته‌سنجی به فعالیت‌های مادری خود نگرسته، آگاهانه آن را بازتعریف می‌کنند و فعالانه به کار مادری^۱، که متأثر از بستر اجتماعی و سیاسی است، می‌پردازند و بدین‌سان می‌توانند تغییرات اجتماعی را ممکن کنند» [۴۷، ص ۱۳].

مادری توانمندانه شیوه‌های خلاقانه و متعددی برای بروز دارد؛ مثلاً، شیوه مادری زنان آفریقایی-آمریکایی در پرورش فرزندان خود در فضایی اجتماع‌محور^۲ [۱۶]، یا مادرانی که در دیاسپورا فرزندان خود را بزرگ می‌کنند و در فرهنگ اصلی تماماً ادغام نمی‌شوند [۷]، تجربه برخی مادران از فرزندخواندگی، تجربه مادران سرپرست خانوار [۴۶]، مادرانی که سیستم قضایی یا در سطح خردتر نظام آموزش عمومی را به دلیل تبعیضات جنسیتی و نابرابر بودنش به چالش می‌کشند [۲۹] و مادرانی که به فرزندان خود می‌آموزند بیش از آنکه بخواهند رفتاری شبیه به کلیشه‌های جنسیتی از خود نشان دهند، تلاش کنند خودشان باشند و توانایی‌های درونی خود را کشف کنند [۴۷]. همه این‌ها نوعی از مادری توانمندانه است که در فرایند اجتماعی کردن فرزندان، ساختار پدرسالار مادری را زیر سؤال می‌برد و خط بطلانی بر قطعی و بدهی پنداشتن آن‌ها می‌کشند. مادری توانمند پتانسیل مقاومت را به‌طور روزمره در آن‌ها ایجاد می‌کند.

یافته‌ها

ارتباط میان فمینیسم و مادری در طول تاریخ این اندیشه رابطه‌ای متحول و پویا بوده است. یافته‌های این پژوهش، که مبتنی بر مرور تاریخی مسئله مادری در اندیشه فمینیستی است، سه چرخش پارادایمی را در رابطه با مسئله مادری نشان می‌دهد. پارادایم به‌عنوان دست‌آوردی علمی و راه‌حلی برای مسائل موجود در یک حوزه مشخص، از سوی کاربران و اندیشمندان به کار گرفته می‌شود و در گذر زمان با بحران‌هایی مواجه می‌شود که به تغییر پارادایم مسلط و رویکردهای آن می‌انجامد [۴]. در تاریخ اندیشه فمینیستی نیز هر جا که رویکردهای موجود برای بازنمایی مسائل مادران راهگشا نبوده است، رویکردهای متفاوتی سر برآورده‌اند که با نقد نگرش‌های قبلی، مسائل، راه‌حل‌ها و روش‌شناسی جدیدی را جایگزین دیدگاه‌های قبلی کرده و پارادایم غالب را تغییر داده‌اند.

1. motherwork
2. community-based mothering

۱. پارادایم طرد و ذات‌گرایی

توجه به مسئله مادری از ابتدای دهه ۱۹۶۰ در آثار و ادبیات فمینیستی سیطره یافت. موج دوم فمینیسم به لحاظ تاریخی با مسائل متعددی همچون سقط جنین، اختیار زنان در کنترل باروری و نیز امکانات نگهداری از فرزندان مواجه بود که آن را به‌طور مستقیم به مسئله مادری مرتبط می‌کرد. آن‌ها بر این باور بودند که ارتباط میان مادری و طبیعت، ساختی تاریخی، اجتماعی، حقوقی، سیاسی و اقتصادی است. آن‌ها درک رایج از مادری را به‌منزله چیزی غریزی در زنان رد می‌کنند. به‌عبارتی، همنشینی مادربودن و اشاره به طبیعت زن، مادری زیستی و اجتماعی را درهم‌آمیخته و مادربودن را، به‌منزله نوعی از شغل و کار، انکار می‌کند، زیرا زمانی که مادری به‌عنوان طبیعت زن تعریف می‌شود، کاری که مادر در زمینه نگهداری فرزندان انجام می‌دهد مسئولیت طبیعی زنان در نظر گرفته می‌شود و برآمده از «علاقه و عشق طبیعی» مادر به فرزند دانسته می‌شود. آن‌ها معتقدند تکریم کار مادر به‌عنوان چیزی که از روی عشق و محبت مادری انجام می‌شود، ایجادکننده، نگهدارنده و مشروعیت‌بخش فرودستی زنان است.

اما مشکل مفهوم‌پردازی این جریان فکری آن است که آن‌ها برای اعتراض به انگاره‌های ذات‌گرایانه برخاسته بودند، ولی خود به دلیل درک مادری به‌مثابه تجربه‌ای یکنواخت و کیفیتی اجتناب‌ناپذیر، بازهم در دام ذات‌گرایی افتادند. آن‌ها به‌رغم مطالبه آزادی‌های مدنی بیشتر برای مادران و مشارکت عمومی آن‌ها، هرگز مردان را به قلمرو خانگی نمی‌فرستند و از آن‌ها نمی‌خواهند که در انجام‌دادن وظایف مادری با همسران خود شریک شوند. درحقیقت، آن‌ها رویکردی اصلاح‌طلبانه را در پیش دارند که فقط بر زنان متمرکز است. غافل از اینکه همین تأکید یک‌جانبه باعث می‌شود که آن‌ها این تغییرات را امکان‌پذیر و قابل تحقق ندانند و به عبارت دیگر مادری را امری غیر قابل بازنگری بدانند که باید کنار گذاشته شود.

به‌علاوه، این ذات‌گرایی به نگرشی تمامیت‌خواه به مسئله جنسیت و مادری منجر می‌شود. آن‌ها موقعیتی صفر و صدی را برای وضعیت زنان و مادران در نظر می‌گیرد؛ دیدی تمامیت‌خواهانه که در عمل هرگز نه برای زنان و نه برای مردان تحقق‌پذیر نیست. این نگرش زنان را به جلوگیری از بارداری و مادری تشویق می‌کرد؛ در صورتی که آن‌ها در هر طبقه اجتماعی و با هر شرایط اقتصادی و فرهنگی هرگز به تمامی دارای قدرت یا مطلقاً بدون قدرت نیستند. همان‌طور که اوبرین [۴۵] نیز اشاره می‌کند، در شرایط پدرسالاری مادری کردن و داشتن فرزند در بسیاری از موارد تنها منبع اعمال قدرت برای بسیاری از زن‌هاست. جنبه دیگر این ذات‌گرایی را می‌توان در نگرش آن‌ها به پدرسالاری به‌مثابه مفهومی یکپارچه و یگانه دید که در بیرون از افراد به صورتی کاملاً تعیین‌یافته وجود دارد و همه زنان آن را در زندگی خود به یک اندازه تجربه می‌کنند. چنین درکی از پدرسالاری است که به ساخت مفهومی مادری به‌مثابه تجربه‌ای جهانی و یکسان برای زنان منجر می‌شود و ماهیت متغیر و پاره‌پاره نهادها و

ایدئولوژی‌ها را نادیده می‌گیرد. در چنین نگاهی، قومیت، طبقه اجتماعی، تمایلات جنسی، سن، توانایی و حتی بدن مادران ویژگی‌های مشابهی دارند و نوعی ویژگی ذاتی‌اند. بنابراین، در تحلیل مسئله مادری در این دوره باید گفت که سکه ذات‌گرایی دو رو دارد. آن‌ها در اعتراض به بسیاری از پیش‌فرض‌های جنسیتی تلاش کردند جنبه‌های دشوار و انقیادآمیز مادری را پررنگ کنند و از ساختارهای سلطه‌ای که بر نهاد مادری سایه افکنده پرده بردارند. تلاش آن‌ها اگرچه به دلیل اسطوره‌زدایی از کلیشه‌های سرکوب‌کننده مادری تلاشی رو به جلوست و مفهوم مادری را به‌مثابه امری پیچیده و چندوجهی نشان می‌دهد، به دلیل آنکه یک شیوه مشخص مادری را به‌عنوان تجربه‌ای مشابه و جهانی برای همه زنان در نظر می‌گیرد، که اجتنابی هم از آن نیست، باز در ورطه ذات‌گرایی می‌افتد. به دیگر سخن، آن‌ها به‌رغم دست‌آوردهای مهم خود نتوانستند از نفس ذات‌گرایی که مادری را چیزی کاملاً ساختارمند، متشکل و بیرون از زنان می‌بیند فاصله بگیرند.

۲. پارادایم پدیدارشناختی: تمرکز بر تجارب زیسته و تفاوت‌ها

اگر فمنیست‌های دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ خواهان برابری و مساوات با مردان بوده و به شیوه‌ای تاریخی می‌کوشیدند ظرفیت فرزندآوری در زنان را به‌مثابه عاملی بازدارنده طرح کنند، روایت فمنیست‌های دهه‌های بعد نوعی کندوکاو و پرسش مجدد از چیستی مادری دیده می‌شود که طی آن تجربه زن از مادری تجربه‌ای ریشه‌گرفته از جنبه‌های زیستی و زنانگی بوده و امری منحصربه‌فرد بیان شده است. این تغییر پارادایمی که از توجه به ساختارها و فراروایت‌هایی چون پدرسالاری و سرمایه‌داری و قائل‌شدن ویژگی‌هایی جهانی و عمومی برای آن‌ها، به تجارب واقعی و زیسته‌شده مادران توجه می‌کرد، نگاهی پدیدارشناسانه را به موقعیت و شیوه زندگی مادران پیشه کرد و تلاش کرد در مسئله‌یابی و تبیین به ماهیت اصلی پدیده‌های انسانی (مادران) توجه کند.

آن‌ها در روش‌شناسی خود شیوه‌ای را اتخاذ کردند که بر تجارب آگاهانه و مستقیم از زندگی استوار بود و می‌کوشید زیست‌مادری را آن‌طور که هست و مادران می‌شناسند بفهمد. بنابراین، متون تولیدشده پس از این تغییر پارادایمی از تحلیل‌های ساختاری به سوی کشف روایت‌های فردی و اجتماع‌محور^۱ تغییر یافت. کنش‌های فردی در برابر نهادهای اجتماعی قرار گرفتند و به زبان نظری و نیز ادبیات و متون فردی، استعاره، خاطره‌گویی و تکیه بر دانش‌های بومی و محلی وجه‌ای از مادری و جنسیت ارائه شد که طی آن مفاهیمی مانند مراقبت و کار خانگی در کنار داشتن استراتژی و روش قرار گرفت و مادری را ترکیبی از خودآگاهی و

ناخودآگاهی تعریف کرد. مسائل قابل طرح، که تا پیش از این پیرامون مشکلات مادران در خانواده‌های سفیدپوست و طبقه متوسط بود، زین پس دامنه وسیع‌تری یافت و دامنه تحلیل وضعیت مادران به متغیرهایی چون نژاد، طبقه، وضعیت اقتصادی و... گسترش پیدا کرده و طرح مسئله مادری در بستری فرافرهنگی امکان بروز یافت.

این تغییر پارادایمی سلسله‌مراتب‌ها را به چالش کشید و تفاوت، خاص‌بودگی و تجسم‌یافتگی^۱ - مکانی برای بازنمایی تفاوت و هویت- را در زندگی مادران به رسمیت شناخت. آن‌ها به جای اتخاذ نظریات انتزاعی و ساختاریافته، از رویکردهای مبتنی بر تفاوت و تنوع استفاده کردند. آن‌ها تا جایی پیش رفتند که مادری را نه به صورت یک نهاد، یا بستری سیاسی، که یک انتخاب فردی طرح کردند و به عبارتی مادری را از محتوای سیاسی پیشین خود خالی کردند و آن را به امری طبیعی با ویژگی‌های اجتناب‌ناپذیر تقلیل دادند. رویکرد آن‌ها به مسئله مادری و تأکید بیش از حد به جنبه‌های درونی آن باعث شد آن‌ها در مقایسه با موج دوم، رویکردی غیرانتقادی داشته باشند که تاحدی به نادیده‌گرفتن ریشه‌های نابرابری بین مادران و بدیهی‌پنداشته شدن برخی از تبعیض‌ها انجامید.

اما ثمره اصلی موج سوم فمینیسم را می‌توان همه‌گیرشدن رویکرد «تلاقی» در پژوهش فمینیستی و مسئله مادری بیان کرد. بدین معنا که مسئله مادری در تلاقی و برخورد با تبعیضات جنسیتی، نژادی و طرد سلسله‌مراتب‌های اجتماعی قرار گرفت که نتیجه آن به رسمیت شناختن ستم‌های چندگانه، تنوع و موقعیت‌مندی تاریخی سوژه بود. فمینیست‌های رنگین‌پوست و پسااستعماری با اتخاذ رویکرد تلاقی، ضمن انتقاد از جریان اصلی فمینیسم به دلیل تسری شرایط و مطالبات خود به همه زنان، پژوهش فمینیستی را به سمت درک تفاوت‌های قومی، نژادی، طبقاتی، سلسله‌مراتبی و نیز ساختارهایی مانند استعمار سوق دادند.

بنابراین، نگاه پدیداری به مادری، توجه به نهادها و ذات‌گرایی آمیخته با آن را به سوی تجارب زیسته مادران به‌عنوان امری بسترمند و آمیخته با هویت‌های متداخل فردی و گروهی زنان سوق داد؛ باعث توسعه مطالعات مادری و ورود رفتارها، تعاریف و بازنمایی مادران اقلیت قومی و نژادی، مادران مهاجر، کارگر یا کم‌درآمد، مادران ناتوان جسمی و... به این دانش شد و مادری را به صورت مسئله‌ای پیچیده و چندوجهی متشکل از تعهدات فردی و منبعی برای لذت، رشد، قدرت، نگرانی، افسردگی، تنش و فقر قرار داد.

۳. اکتیویسم، فشار از پایین و تغییرات اجتماعی

به موازات توجه به تجارب زیسته مادران، بسیاری بر این نکته تأکید کردند که نگاه پدیداری به مسئله مادری با افراط در تمرکز بر تفاوت‌های میان مادران و در مواردی اغراق در رابطه با لذت مادر بودن و نیز تفاوت‌های زیستی میان زنان و مردان، به‌رغم درجه مهمی که به سوی فهم تلاقی‌ها و بسترهای اجتماعی گشود، آن را به امری کمتر سیاسی و انتقادی تبدیل کرده است، زیرا درک تفاوت‌های میان مادران اگرچه فرایندهای استانداردسازی مادری را به چالش می‌کشد، و از این لحاظ امری انتقادی است، با اصرار بر پذیرش شرایط مادران اقلیت، فقیر، استعمارزده و... راه را بر هرگونه تغییر در شرایط زندگی این مادران و همچنین تحولات اجتماعی متعاقب آن می‌بندند.

بر همین اساس، در دو دهه گذشته، پارادایم جدیدی شکل گرفت که کوشید با تمرکز بر قدرت مادران، و اعطای عاملیت به آن‌ها، نه تنها بر کار مادری ارزش گذارد، بلکه بر روش‌هایی دست بگذارد که از طریق آن‌ها زنان تلاش می‌کنند مادری کردن را از آن خود کنند و نسل جدیدی را پرورش دهند که آمیختگی کمتری با کلیشه‌های جنسیتی و والدگری داشته باشد. آن‌ها مادربودن را به‌منزله جریانی اجتماعی تعریف می‌کنند که می‌کوشد تغییرات فرهنگی را این بار از خانه آغاز کند و نوعی از فرزندپروری فمینیستی را پیشه کند که به اکتیویسم اجتماعی و سیاسی منجر می‌شود؛ اکتیویسمی که امکان به وجود آوردن تغییرات را دارد.

آغاز این پارادایم جدید را می‌توان از سال‌های آغازین دهه ۱۹۹۰ و تأکید مضاعف بر توجه، بخشندگی و صلح‌طلبی رفتار مادرانه به‌منزله دست‌آوردی اجتماعی و سیاسی به حساب آورد. سارا رادیک ایده «تفکر مادرانه» خود را طرح کرد که براساس آن مادری نوعی عمل است که در تفکر و شیوه شناخت ریشه دارد و نه در ساحت زیستی زنان. «تفکر مادرانه» هاله‌های مقدس و جنسیتی ایدئولوژی مادری را درهم می‌شکند و ذهن را به سوی دیدن امکانات و آلترناتیوها می‌گشاید، زیرا معتقد است که عمل مادری امری فراجنسیتی است و زنان و مردان از طریق تفکر مادرانه می‌توانند با مشارکت یکدیگر مرزهای پدرسالاری را به عقب بکشانند و تغییرات اجتماعی ایجاد کنند. نظریه تفکر مادرانه و تمرکز آن بر جنبه‌های نهادی، اقتصادی و سیاسی مادری یک بار دیگر به کنشگران فمینیست نشان داد که تا چه حد دغدغه‌هایشان برای ایجاد تغییرات اجتماعی با به چالش کشیدن ایدئولوژی‌های مادری گره خورده است. تسری مادری به زنانی غیر از مادران زیستی و نیز به پدران، به خودی خود توجه را از «غریزه مادری» به سمت مهارت‌ها و توانایی‌هایی برد که زنان و همچنین مردان در طول اجتماعی‌شدنشان کسب می‌کنند و به همین دلیل مادری می‌تواند توسط همه افراد به عمل درآید. چنین درکی اساساً کلیشه‌های جنسیتی و هنجارهای زنانگی را بازتعریف می‌کند و می‌تواند همه شأن‌های

زندگی اجتماعی را تحت تأثیر قرار دهد. این امر با گسترش سیاست‌های عمومی هم‌زمان شد که در صدد بودند هزینه‌های فرزندآوری را کاهش دهند و مشروعیت مادری کردن را از انحصار طبقه متوسط برهاند. این امر منجر به آن شد تا اهمیت و جایگاه قرائت‌های سخت‌گیرانه و افراطی از مادری کم‌کم به چالش کشیده شود تا بتوان در سطح جامعه زیرساخت‌های ارزان‌تر و عادلانه‌تری برای نگهداری از کودکان ایجاد کرد. تفکر مادرانه همچنین تفکری صلح‌طلبانه است که در صورت به‌کارگیری در سطوح سیاسی می‌تواند برای رسیدن به مدلی برای صلح مؤثر باشد. نوعی از اکتیویسم، که بر رشد و پذیرش مبتنی است، بقا را بر نابودی ترجیح می‌دهد و نسلی را پرورش می‌دهد که کمتر به خشونت متوسل شود.

دیگر جریان معرفتی تأثیرگذار بر پارادایم اکتیویستی، نظریه مادری توانمندانه بود که در سال‌های پس از ۲۰۰۰، مسئله عاملیت و کنشگری مادری را این بار در کنار مسئله مشروعیت و اقتدار قرار داد. اورایی، به‌عنوان نماینده کسانی که به امکان توانمندی مادران معتقد بود، این بار دیگر تلاش خود را فقط به بازگرداندن ارزش و شأن عمل مادری محدود نکرد، بلکه پا را فراتر برده و از آن به‌منزله نوعی کنشگری سیاسی یاد کرد. او با تحلیل ضدروایت‌های زنان از تجاربشان از فرزندپروری و تلاش‌هایی که انجام می‌دهند تا حوزه‌های اقتدار خود را در خانه و سپس در میان گروه‌های کوچک و بزرگ گسترش دهند، نهاد پدرسالارانه مادری را امری غیرثابت، قابل تغییر و خدشه‌پذیر خواند که درنهایت به رشد مادر، فرزند و جامعه مدنی می‌انجامد. یکی از تفاوت‌های مهم رویکرد مادری توانمندانه با سایر گرایش‌های فمینیسم در آن است که نگاهی متفاوت به کودک دارد. سایر رویکردها با غفلت از اهمیت نقش کودک در انجام نقش مادری، او را موجودی منفعل در نظر می‌گیرند که فقط نقش گیرنده محبت و توجه مادر را بازی می‌کند؛ درحالی‌که مادری توانمندانه مادر و کودک را دو وجود مجزا از هم در نظر می‌گیرد که قادرند یکدیگر را غنی کنند و با اکتیویسمی که بر فعال‌سازی توانایی‌ها و استراتژی‌های فردی مبتنی است، جهان اجتماعی پیرامون را دچار تغییرات ساختاری کند.

جدول ۱. چرخش پارادایمی در طرح پروبلماتیک مادری

رویکرد	مفاهیم نظری	پروبلماتیک مادری	بسترهای اجتماعی
فمینیسم لیبرال	اشتغال زنان آموزش برابر زنان و مردان مشارکت بیشتر زنان در سپهر عمومی کنترل جمعیت و کاهش زاد و ولد اصلاح قوانین تبعیض آمیز تمرکز بر عاقبت عمومی از طریق فراهم کردن فرصت‌های برابر به جای اولویت‌دادن بر صلاح فردی	اشتغال مادران خارج از خانه آموزش مهارت‌های عقلانی مادران به جای تأکید بر احساسات مادرانه قدرت تعیین‌کنندگی مادر در تعداد فرزند اشتغال زنان باعث می‌شود که آن‌ها به جای آنکه در قالب مادر همه توان خود را فقط برای فرزندان صرف کنند آن را صرف مصلحت عمومی نمایند.	صنعتی‌شدن اروپا و آمریکا فراهم‌شدن وقت آزاد برای زنان طبقه متوسط به دلیل برون‌سپاری امور خانگی شکل‌گیری سازمان ملی زنان در آمریکا (۱۹۶۶) همه‌گیر شدن مصرف‌های جلوگیری از بارداری (از اواسط دهه ۱۹۵۰) قانونی‌شدن سقط جنین گسترش روان‌کاوی و الگوی مادری سخت‌گیرانه
فمینیسم رادیکال	ستم بر زنان بنیادین‌ترین نوع ستم است. توجه به شیوه‌های کنترل بدن زنان از سوی مردان انتقاد به ساختار خانواده هسته‌ای و فشاری که بر زنان وارد می‌کند.	باروری و زایمان برای زنان ذاتاً انقیادآمیز است و منشأ نابرابری. تولد فرزند در خدمت امتداد نسل مردان و حفظ میراث مادی آن‌هاست. پدرسالاری مادری طبیعی را در خدمت اهداف خود درآورده است. فرزندان باید به جای رحم مادر، به شیوه‌های آزمایشگاهی تولید شوند. زنان در اتخاذ سبک زندگی مادری باید براساس تجارب خود و نه گزاره‌های نهادینه‌شده پدرسالار رفتار کنند.	پیشرفت‌های پزشکی در زمینه تکنولوژی‌های باروری و لقاح مصنوعی چرخش پارادایمی علوم اجتماعی از ساختار به سوی کنشگری و تجربه‌مندی نگارش مقاله انتقادی شخصی سیاسی است (۱۹۷۰) از سوی کرول هانیش و نمود یافتن آن در ادبیات، هنر و جنبش دانشجویی
موج سوم فمینیسم	تمرکز بر تجارب زیسته زنان تمجید تفاوت‌های میان زنان بازگشت مجدد به تفاوت‌های زیست‌شناختی میان زنان و مردان توجه به سبک زندگی زنان در گروه‌های حاشیه‌ای	تأکید بر بارداری به‌مثابه تجربه‌ای یگانه و منحصربه‌فرد اعتقاد به ریشه‌های عمیق بیولوژیک مادری هویت مادرانه هر فرد متأثر از نوع ارتباط او با مادر خود است.	واکنش عمومی به طرد مادری، انحصارگرایی و نخبه‌گرا بودن جنبش زنان در دهه ۱۹۶۰ حس فقدان که بین فرزندان فمینیست‌های موج دوم به مادران خود به‌وجود آمده بود.
فمینیسم سیاه	تلاقی تبعیضات جنسیتی، نژادی، قومی و طبقاتی با یکدیگر	توجه به تجربه مادری زنان متعلق به اقلیت‌های نژادی و قومی به چالش کشیدن ایده‌های جهان‌شمول مادری	جنبش حقوق مدنی سیاهان در آمریکا (۱۹۵۵-۱۹۶۸) افزایش نرخ مولد بین مهاجران نسبت به

پارادایم طرد و ذات‌گرایی

پدیدارشناسی، تجارب زیسته و تفاوت‌ها

امریکاییان در ایالات متحده دسترسی بیشتر اقلیت‌های نژادی به آموزش	تمرکز بر روش‌های خلاقانه مادری در میان زنان رنگین‌پوست آشکارسازی تحریفات، بازنمایی‌های غلط و کلیشه‌های مادری در رسانه‌های جریان اصلی		
افول تمایزهای معرفت‌شناختی میان شرق و غرب و به چالش کشیده شدن اقتصاد سیاسی استعمار استقلال طلبی کشورهای مستعمره گسترش آگاهی سیاسی و طبقاتی در میان روشن‌فکران مستعمرات پیشین گسترش جنبش‌های ملی‌گرا در این کشورها	سوء استفاده از نقش بازتولیدی مادران جهت سلطه سیاسی در جریانات ناسیونالیستی اعتراض به نقش سنتی زنان و بازگرداندن آن‌ها به خانه پس از استقلال بی‌توجهی به شرایط رفاهی و اجتماعی مادران در برنامه‌ریزی‌های پس از استقلال توجه به کار مزدوری زن در نقش مادر	مفهوم استعمار دوگانه تداخل جنسیت با مفاهیمی چون استعمار و طبقه توجه به جایگزینی پدرسالاری با روابط استعماری پیشین مسئله‌بازنمایی و اگزوتیسم	فمینیسم پسااستعماری
افزایش نیاز به مهدهای کودک و خدمات کودک‌یاری ارزان قیمت در اروپا نیاز به تفکر و منش مبتنی بر صلح در دوران جنگ سرد	مادری امری غریزی نیست، بلکه آگاهانه تمرین و بازتولید می‌شود. مادری مفهومی شناختی است. تفکیک قایل شدن میان مادربودن و مادری کردن مادری به‌مثابه امری فراجنسیستی مادری به‌مثابه مدلی فراگیر برای صلح	نظریه اخلاقی مراقبت تفاوت رشد اخلاقی در بین زنان و مردان	تفکر مادرانه
افزایش تخصص‌گرایی و علاقه عمومی به مراجعه به متخصصان کالایی شدن بیش از پیش خدمات عمومی مرتبط با کودکان و فرزندآوری	تمرکز بر توانایی‌های درونی مادر و فرزند کشف شرایطی که به قدرت تصمیم‌گیری و طراحی استراتژی از سوی خود مادران بینجامد توجه به اعتبار، اقتدار و اختیار مادران ایجاد تغییرات اجتماعی از طریق فرزندپروری فمینیستی	به چالش کشیدن دستورالعمل‌ها و هنجارهای زنانگی طرح کنش‌های الترناتیو به‌مثابه نوعی استراتژی مقاومت و اکتیویسم	مادری توانمند

نتیجه‌گیری

به‌رغم تمرکز این مقاله بر تفاوت‌های موجود در جریان‌های مختلف فمینیسم نسبت به «مسئله مادری» نقطه اتحاد همه رویکردهای فمینیستی در این زمینه را می‌توان چنین جمع‌بندی کرد: نظریه‌پردازان فمینیست با هر رویکرد و جهت‌گیری سیاسی، ارزش‌های مادری ریشه‌گرفته از

عرف‌های پدرسالار را به چالش می‌کشند. آن‌ها مادربودن، تولد و پرورش فرزند را بی‌ارزش تلقی نمی‌کنند، بلکه با یگانه و منحصر به فرد دانستن این قابلیت در زنان، تلاش می‌کنند افسانه‌ها و مفروضاتی که با تحمیل مجموعه‌ای از عقاید و نقش‌ها، واقعیت تجربه‌ی مادرانه را پنهان می‌کند آشکار کنند. فمینیست‌ها می‌کوشند مادربودن را از نهادها و ساختارهایی که آن را به قلمرو کوچک امور خانگی محدود می‌کند برهاند و برای زنانی که مایل‌اند هویت‌های جایگزینی را اتخاذ کنند فضای بیشتری ایجاد کنند.

اما این بررسی درحقیقت نشان می‌دهد که مفهوم مادری، وظایف، نقش‌ها و جایگاه آن، به همراه مشارکت اجتماعی و سیاسی، کیفیت بازنمایی مادران، حضور استعاری آن‌ها و درنهایت مسئله‌یابی مادری، امری کاملاً بسترمند، پیچیده، متداخل و بینامتنی است؛ به‌طوری‌که در برهه‌های زمانی و مکانی مختلف از جریان‌های اجتماعی، شرایط اقتصادی، مناسبات قدرت و گفتمان‌های معرفتی مشروع تأثیر می‌پذیرد. همین تأثیرپذیری از بسترهای اجتماعی است که تحولات معنایی درخور توجهی را در مفهوم مادری ایجاد کرده و سه تغییر پارادایمی عمده را در تعریف پروبلماتیک یا مسئله‌یابی مادری به‌وجود آورده است. در برهه‌ای از تاریخ، مسئله‌ی مادری بیش از هر چیز با مفاهیمی چون پدرسالاری، ستم و وابستگی گره خورده بود، سپس با تغییر شرایط اجتماعی و نیز تحول در سایر جریان‌های معرفتی مادری به‌مثابه تجربه‌ای فردی و متفاوت بین گروه‌های اجتماعی معنا یافت و درنهایت با اعتراض به سکون و انفعال جریان حاکم بر مادری، مسئله را بازگرداندن اقتدار و مشروعیت به مادران و توجه به شیوه‌های خلاقانه و مخرب^۱ شناخت آن‌ها معرفی کرد که می‌تواند به ایجاد تغییرات اجتماعی، توسعه فراگیر صلح و دنیایی انسانی‌تر بینجامد.

بنابراین، وجود تفاوت در رویکردهای مختلف معرفت فمینیستی نسبت به مسئله مادری نشان می‌دهد که «مادری» بین گروه‌های مختلف جامعه دستورالعمل یکسانی ندارد و صورت‌بندی یک الگوی ثابت مادری به‌عنوان الگویی بهنجار و استاندارد، که به‌واسطه بسط گفتمان تخصص‌گرایی در دنیای مدرن هر روز برای حل مشکلات مادران و مسئله‌یابی آن نسخه‌های عمومی و جهان‌شمول ارائه می‌شود، بدون آنکه بسترهای اجتماعی و هویتی را در نظر بگیرد، در عمل منجر به نکوهش عمل زنانی است که مادری را به گونه متفاوتی تجربه می‌کنند. این جریان به تدریج با کمرنگ‌سازی صدای آن‌ها در گفتمان عمومی، آن‌ها را به بیرون از گفتمان غالب مادری می‌کشاند و به همین دلیل از ساخت قدرت هم بیرون گذاشته می‌شوند. چنین فرایندی به طرد گروه‌های مختلف مادران از جریان اصلی «مادری» می‌انجامد و درعوض «مادری‌های حاشیه‌ای» را به‌وجود می‌آورد که ممکن است به لحاظ شمول و تعداد انکارناپذیر باشند، ولی همچنان فاقد قدرت بازنمایی خویش‌اند.

منابع

- [۱] آبوت، پاملا والاس، کلب (۱۳۸۵). *جامعه‌شناسی زنان*. ترجمه منیژه نجم عراقی، چ ۴، تهران: نی.
- [۲] تانگ، رزمی (۱۳۹۰). *درآمدی جامعه‌شناسی بر نظریات فمینیستی*. ترجمه منیژه نجم عراقی، تهران: نی.
- [۳] صادقی فسایی، سهیلا (۱۳۸۴). «چالش فمینیسم با مادری»، *مطالعات راهبردی زنان*، ش ۲۸.
- [۴] کوهن، تامس (۱۳۶۹). *ساختار انقلاب‌های علمی*. ترجمه احمد آرام. تهران: سروش.
- [۵] مورتون، استفان (۱۳۹۲). *گایاتری چاکروارتی اسپیواک*. ترجمه نجمه قابلی، تهران: بیدگل.
- [6] Abu-Lughod, Lila (2002). 'Do Muslim Women Really Need Saving? Anthropological Reflections on Cultural Relativism and Its Others', *American Anthropologist* 104.3. PP 783-790.
- [7] Beatson, Erica (2013). 'Engaging Empowered Mothering', *Journal of the Motherhood Initiative for Research & Community Involvement*. Fall, Vol. 4 Issue 2. PP 74-88.
- [8] Beauvoir, Simone de (1953). *The Second Sex*, Translated and edited by H.M. Parshley, Landsborough, London.
- [9] Bernard, Jessie (1975). *The Future of Motherhood*. New York: Penguin Books.
- [10] Blay, Zeba and Emma Gray (2015). 'Why We Need To Talk About White Feminism', *The Huffington Post*. Retrieved August 12.
- [11] Bryson, Valerie (1999). *Feminist debates: issues of theory and political practice*. New York: New York University Press.
- [12] Collins, Patricia Hill (1987). 'The meaning of motherhood in Black culture and Black mother/daughter relationships'. *SAGE: A Scholarly Journal on Black Women*, 4(2), PP 3-10.
- [13] Collins, Patricia Hill (1990). *Black Feminist Thought*. New York: Routledge.
- [14] Collins, Patricia Hill (2000). *Black Feminist Thought: Knowledge, Consciousness and the Politics of Empowerment*. New York: Routledge.
- [15] Davis, Angela (1983). *Women, Race & Class*. New York: Vintage Books.
- [16] Edwards, Arlene (2004). Community Mothering: The Relationship between Mothering and the Community Work of Black Women. In *Mother Outlaws: Theories and Practices of Empowered Mothering*. London: The Women's Press.
- [17] Eisenstein, Zilla h (1984). *Feminism and Sexual Equality: Crisis in Liberal America*. New York: Monthly review Press.
- [18] Eisenstein, Zillah (1979). *Capitalist Patriarchy and the Case for Socialist Feminism*. New York: Monthly Review Press.

- [19] Fildes, Valerie, Lara Marks, and Hilary Marland, eds (1992). *Women and children first: International maternal and infant welfare 1870-1945*. London: Routledge.
- [20] Firestone, Shulamith (1970). *The Dialectic of Sex: The Case for Feminist Revolution*. New York: Bantam Books.
- [21] Friedan, Betty (1963). *The Feminine Mystique*, Harmondsworth, Middlesex: Penguin.
- [22] Forcey, Linda Rennie (1989). *Peace: Meanings, Politics, Strategies*. Praeger: Connecticut.
- [23] Gilligan, Carol (1982). *In a different voice: Psychological theory and women's development*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- [24] Held, Virginia (1993). *Feminist Morality: Transforming Culture, Society, and Politics*. Chicago: University of Chicago.
- [25] Hooks, bell (1981). *Ain't I a Woman: Black women and feminism*, Cambridge, MA: South End Press.
- [26] Hooks, Bell (1990). *Yearning: Race, Gender and Cultural Politics*. Boston: South End Press.
- [27] Hooks, Bell (1996). *Bone Black: Memories of Girlhood*, Cambridge, MA: South End Press.
- [28] Hooks, bell. (2001). *Feminism is for Everybody*. Cambridge, MA: South End Press.
- [29] Horowitz, Erika (2004). Resistance as a Site of Empowerment: The Journey Away from Maternal Sacrifice. In *Mother Outlaws: Theories and Practices of Empowered Mothering*. Ed. Andrea O'Reilly. London: The Women's Press.
- [30] Hunt, Michael (2014). *The World Transformed: 1945 to the Present*. New York: Oxford University Press.
- [31] Killam, Douglas (2004). *Literature of Africa*. Greenwood Publishing Group.
- [32] Kittay, Eva (1999). *Love's Labor: Essays on Women, Equality, and Dependency*. New York: Routledge.
- [33] Kohlberg, Lawrence (1973). The Claim to Moral Adequacy of a Highest Stage of Moral Judgment. *Journal of Philosophy*. Vol. 70, No. 18. 70 (18): PP 630–646.
- [34] Ladd-Taylor, Molly, and Lauri Umansky, eds (1998). *Bad mothers: The politics of blame in 20th-Century America*. New York: New York University Press.
- [35] Lewis, Reina and Sara Mills (2003). *Feminist postcolonial theory: a reader*. Routledge: New York.
- [36] Lorde, Audra (1984). *Age, Class, Race, and Sex: Women Redefining Difference. Sister Outsider: Essays and Speeches*. Freedom, CA: Crossing Press.
- [37] McClintock, Anne (1995). *Imperial Leather: Race, Gender, and Sexuality in the Colonial Contest*. New York: Routledge.

- [38] McDonnell, Evelyn (2007). *Mama Rama: A Memoir of Sex, Kids, & Rock 'n' Roll*.
- [39] Mill, John Stuart (1869). *Subjection of Women*.
- [40] Mills, Sara (1998). Postcolonial feminist theory: In Jackson, Stevi; Jones, Jackie. *Contemporary feminist theories*. Edinburgh: Edinburgh University Press.
- [41] Mohanty, Chandra Talpade (1986). Under Western Eyes: Feminist Scholarship and Colonial Discourses. *boundary 2*, Vol. 12, no. 3.
- [42] Noddings, Nel (1984). *Caring: A Feminine Approach to Ethics and Moral Education*. Berkeley: University of California Press.
- [43] Oakley, Ann (1976). *The Woman's work: the Housewife, Past and Present*. Random House Inc.
- [44] Orenstein, Peggy (2008). *Waiting for Daisy*, Blumsbury Publications.
- [45] O'Brien, Mary (1981). *The Politics of Reproduction*. New York: Routledge.
- [46] O'Reilly, Andrea, ed. (2004). *From Motherhood to Mothering: The Legacy of Adrienne Rich's Of Woman Born*. Albany: State University of New York Press.
- [47] O'Reilly, Andrea (2004). Introduction. In *Mother Outlaws: Theories and Practices of Empowered Mothering*, Andrea O'Reilly, ed. London: The Women's Press.
- [48] Randall, Darcy (2010). Adrienne Rich, in: *Encyclopedia of Motherhood*, Andria O'Reilly ed, Sage Publications.
- [49] Rich, Adrienne (1976). *Of Woman Born: Motherhood as Experience and Institution*, Virago, London.
- [50] Rothman, Barbara Katz (1994). Beyond mothers and fathers: Ideology in a patriarchal society. In *Mothering: Ideology, experience, and agency*, ed. Evelyn Nakano Glenn, Grace Chang, and Linda Rennie Forcey, New York-London: Routledge. PP139-157.
- [51] Rossi, Alice (1988). *The Feminist papers: from Adams to de Beauvoir*. Northeastern University Press. Boston.
- [52] Ruddick, Sara (1989). *Maternal Thinking: Toward a Politics of Peace*. Boston: Ballantine Books.
- [53] Smith, Sharon (2013). "Black feminism and intersectionality". *International Socialist Review*. Retrieved March 23.
- [54] Spivak, Gayatri (1987). In other worlds: Essays in Cultural Politics. Methuen: NewYork.
- [55] Thompson, Mary (2006). "Third Wave Feminism and the Politics of Motherhood". *Presenting Innovative Work in the Arts, Humanities and Social Theories*. Issue 43.
- [56] Tronto, Joan C (1994). *Moral boundaries: A political argument for an ethic of care*. New York: Routledge.
- [57] Walker, Rebecca (2007). *Baby Love: Choosing Motherhood After a Lifetime of Ambivalence*.

- [58] White, Deborah (1985). *Ain't I a woman? Female Slaves in the Plantation South*. New York: W.W. Norton and Co.
- [59] Wollstonecraft, Mary (1792). *A Vindication of the Rights of Woman: with Strictures on Moral and Political Subjects*. London: Joseph Johnson.
- [60] Woolf, Virginia (1929). *A Room of One's Own*.
- [61] Yuval-Davis, Nira (1997). *Gender & Nation*. London: Sage.

